

خمس

موارد خمس

۱. غنیمت جنگی؛ و مراد، مال منقول و غیر منقولی است که مسلمانان به اذن پیغمبر ﷺ یا امام ﷺ در جنگ با کفار به دست می آورند، بدون آنکه از طریق دزدی یا شبیخون باشد، و نیز مطابق نظر بیشتر فقها، مال شورشیانی است که سپاه اسلام آنها را محاصره کرده است. فدیهای^۱ که مشرکین می دهند و آنچه که بر آن صلح می کنند، از مصادیق دیگر غنیمت است.

همچنین در آن دسته از اموال کفار که به دلیل نداشتن اذن امام، یا دزدی و چپاول، از عنوان فوق خارج کردیم، خمس وجود دارد؛ ولی در عنوان غنیمت، به معنای مشهور آن که غنیمت جنگی است داخل نمی باشد؛ زیرا مورد اول، تنها متعلق به امام ﷺ است و مورد دوم متعلق به گیرنده آن می باشد. البته دسته اخیر نیز در مطلق غنیمت داخل می شود؛ بنابراین می توان خمس را از آن خارج کرد.

و جوب خمس در غنیمت، پس از جدا کردن هزینه ها است. مراد از هزینه ها، مخارجی است که بعد از به دست آوردن غنیمت، صرف نگهداری و حمل غنیمت و مانند آن شده است؛ و نیز بنا بر قول قوی تر، آنچه که به عنوان جعاله قرار داده شده است مقدم بر خمس است.

۲. معدن؛ مانند نمک و جواهراتی مثل زبرجد، عقیق، فیروزه و دیگر جواهرات.

۳. غواصی؛ مراد، چیزهایی است که به وسیله غواصی بیرون آورده می شوند، مانند مروارید، مرجان، طلا و نقره ای که به صورت سکه در دوران اسلام ضرب نشده باشد و غیره. از این عنوان فهمیده می شود که بیرون آوردن از داخل آب موضوعیت دارد؛ بنابراین اگر این چیزها

۱. فدیة، یعنی آنچه مشرکان برای آزادی خود می پردازند و از مصادیق غنیمت، است و نیز مالی است که بر آن با مسلمانان صلح می کنند.

از کنار ساحل یا روی آب به دست آیند، عنوان «غواصی» صدق نمی‌کند و در این صورت از مصادیق ربیع مکاسب می‌باشد. اثر این تفاوت، در شرایط هر یک از این دو مورد آشکار می‌شود. ۴. سود مشاغل؛ خواه از راه تجارت باشد، یا کشاورزی، یا درختکاری و سایر درآمدهایی که به دست می‌آید و از موارد قبلی محسوب نمی‌شود، اگرچه به واسطه رشد مال، زاد و ولد، افزایش قیمت و غیر اینها باشد. البته در اینجا با نظریه کتاب تحویر مخالفت شده است؛ زیرا مؤلف آن، خمس افزایش قیمت را لازم نمی‌داند.

۵. مال حلال مخلوط به حرام که از هم متمایز نبوده، صاحب آن معلوم نیست و مقدار آن نیز به هیچ وجه روشن نمی‌باشد. در این هنگام خارج کردن خمس این مال سبب پاک شدن آن از حرام می‌گردد. اما در صورت تمایز آن دو از هم، مال حرام، حکم مال مجهول‌المالک را پیدا می‌کند و اگر صاحب آن شناخته شود، اگرچه در ضمن گروه محدودی باشد، باید از آن مال، هرچند به وسیله صلح، رهایی یافت و خمس در آن راه ندارد. حال اگر در خود مال حلالی که مخلوط است خمس واجب باشد، پس از خارج کردن خمس مال مخلوط به حرام، خود آن مال حلال نیز به تناسب تخمیس می‌شود و اگر پس از تأدیه خمس، صاحب آن مال پیدا شود، در اینکه آیا شخص، ضامن است یا خیر، دو وجه است که بهترین آنها حکم به ضمان است. ۶. گنج؛ و آن مالی است که در سرزمین کفار حربی از روی قصد در زیرزمین پنهان شده است، چه نشانه‌دار باشد چه بدون نشانه، و یا در کشور اسلامی پنهان شده است، به شرطی که نشانه‌ای از دوران اسلامی نداشته باشد؛ در غیر این صورت، بنا بر قول قوی تر لفظه محسوب می‌شود.

این حکم در جایی است که گنج در ملک دیگران نباشد، اگرچه قبلاً ملک آنها بوده است؛ در غیر این صورت باید آن را به مالک آن ملک معرفی کند؛ اگر مالک به آن اعتراف کرد، گنج به صرف گفته او به وی داده می‌شود و اگر منکر آن شد، به سراغ فروشنده یا کس دیگری که قبل از وی بوده است می‌رود؛ اگر وی به مالکیت گنج اعتراف کرد، از آن او می‌شود؛ در غیر این صورت باز هم نزد قبلی می‌رود و تا جایی که ممکن باشد ادامه می‌دهد. اگر مالکان از چند طبقه مختلف بوده، همگی ادعای مالکیت آن را داشته باشند، با توجه به سبب مالکیت، میان ایشان تقسیم می‌شود.

تنها در صورتی که عین یا قیمت گنج به بیست دینار طلا برسد، خمس آن واجب

می‌شود. گفته شده است که معدن نیز چنین است و باید ارزش آن به بیست دینار برسد. البته شیخ طوسی در کتاب خلاف می‌فرماید: «معدن، نصابی ندارد، بلکه هر مقدار که صدق معدن کند، خمس آن واجب است»، و ظاهر عبارت بیشتر فقها نیز با توجه به عنوان معدن، بیانگر همین نظر است؛ ولی روایت وارده دلیلی بر ضد ایشان است. ابوالصلاح حلبی در معدن همانند غوص، نصاب یک دینار را معتبر می‌داند.

نصاب گنج و غوص و معدن، پس از کسر کردن هزینه‌هایی که شخص برای به دست آوردن آنها متحمل شده است، محاسبه می‌شود؛ از جمله هزینه حفر کردن و ذوب کردن در مورد معدن، هزینه ادوات غواصی یا استهلاک آنها و نیز دستمزد غواص در مورد غوص، و مزد حفاری و مانند آن در مورد گنج. ظاهر کلمات فقهای شیعه این است که نصاب هر یک مطلقاً پس از کنار گذاشتن مخارج مربوط تعیین خواهد شد. و اگر جمعی با هم مشارکت داشته باشند، باید سهم هر یک پس از کاستن هزینه مربوط به هر کدام، به حد نصاب برسد. ۷. زمین کافر ذمی که از مسلمانان به او منتقل شده است؛ خواه از طریق خرید و فروش به او رسیده باشد، یا از راه دیگر، اگرچه در برخی روایات، به فروش تعبیر شده است.

راه برآورد خمس این قسم زمین چنین است که زمین با هر چه در آن است و با احتساب اجرتی که مستأجر به مالک می‌دهد، ارزش‌گذاری می‌شود و حاکم شرع میان دریافت خمس عین زمین و خمس ارتفاع قیمت مختیر است [یعنی می‌تواند خمس زمین را نگیرد و هر سال، خمس اضافه قیمت را نسبت به سال قبل بگیرد]. در اینجا، سپری شدن سال، به نصاب رسیدن و نیت کردن معتبر نیست.

این خمس با فروش زمین قبل از پرداخت آن از سوی کافر ذمی، گرچه به شخص مسلمانی فروخته باشد ساقط نمی‌شود، و نیز با اقاله بیع اول از طرف فروشنده مسلمان به نفع خریدار ذمی ساقط نمی‌گردد، اگرچه در صورت اخیر، احتمال سقوط خمس می‌رود؛ البته بنا بر این که اقاله را «فسخ» بدانیم؛ ولی از آنجا که فسخ نیز از هنگام وقوع، منشأ اثر است، نه از زمان عقد قرارداد، از این رو احتمال سقوط خمس ضعیف می‌نماید.

حکم میراث و هبه

ابوالصلاح، خمس را در میراث و صدقه و هبه واجب می‌داند با این استدلال که این موارد نوعی اکتساب و سود به شمار می‌آیند؛ بنابراین در عموم دلیل خمس داخل می‌شوند. ولی ابن

ادریس و علامه به دلیل اصل برائت و نیز به دلیل شک در تحقق سبب خمس، آن را انکار کرده‌اند و همان قول نخست، نیکو می‌باشد؛ زیرا این موارد، ظهور در غنیمت به معنای عام دارند؛ از این رو جزء مکاسب قرار می‌گیرند؛ زیرا در ربیع مکاسب، حصول اختیاری ربیع شرط نیست، پس میراث نیز از مصادیق آن است.

اما این وضعیت در مورد قراردادهایی که نیاز به قبول دارند، روشن‌تر است؛ زیرا قبول آنها نوعی اکتساب است؛ از این رو، قبول در موارد وجوب اکتساب، مانند کاسبی برای تهیه نفقه، واجب است، و آنجا که چنین وجوبی در کار نیست، مانند کاسبی کردن برای انجام حج، وجوب قبول نیز منتفی است و در مواضع بسیاری فقهای ما یادآوری کرده‌اند که قبول هبه و مانند آن، اکتساب است.

شیخ مفید در مورد غنیمت، غواصی و عنبر، رسیدن عین یا قیمت مال را به بیست دینار لازم می‌داند؛ ولی قول مشهور، این است که غنیمت نصابی ندارد.

مؤونه

در خصوص وجوب خمس ارباح مکاسب، خارج کردن هزینه زندگی خود شخص و افراد تحت تکفل او، خواه واجب النفقه وی باشند خواه از سایر افراد، حتی میهمان، با رعایت میانه‌روی در هزینه‌ها، آن گونه که عادتاً مناسب حال او است، معتبر می‌باشد. همچنین در اینجا، هدیه و پادشاهی که سزاوار حال شخص باشد، از مصادیق مؤونه است و در اینکه آیا می‌توان زیان تجارت را با سود کسب در طول سال جبران نمود، وجهی وجود دارد که مصنف در کتاب دروس به آن اذعان نموده است.

اگر شخص، مال دیگری داشته باشد که در آن خمس نیست، در اینکه آیا باید هزینه زندگی را از آن مال بپردازد، یا از ربیع کسب، یا به تناسب از هر دو، سه وجه است که وجه اول موافق احتیاط، وجه آخر منطبق بر عدالت، و وجه دوم قوی است.

اگر بعد از پرداخت خمس، زیادی متصل یا منفصلی در مال پیدا شود، خمس مقدار زیادی واجب است، چنان که خمس زیادی در جایی که اصل مال خمس ندارد، واجب می‌باشد؛ خواه خمس ابتدایی را از خود مال داده باشد یا از قیمت آن.

همچنین منظور از مؤونه در اینجا، هزینه زندگی در طول یکسال است و مبدأ آن، زمان

به دست آوردن سود است و شخص منخیر است که در پرداخت خمس آنچه که می‌داند از مخارج سال او زیادتر است، تعجیل کند و یا آنکه تا پایان سال صبر نماید. البته این مطلب از آن جهت نیست که گذشتن سال، شرط وجوب خمس باشد؛ بلکه به جهت احتمال افزایش و کاهش هزینه زندگی در طول یک سال می‌باشد؛ چه آنکه در صورت پرداخت زودتر خمس، هزینه زندگی به طور تخمینی محاسبه شده است.

اگر سود در طول سال به صورت تدریجی به دست آید، برای هر سودی که به دست می‌آید سالی جداگانه منظور می‌شود. البته هزینه زندگی در مدت مشترک از سال یک سود با سود قبلی، بین آن دو تقسیم می‌شود و مخارج بیش از آن مدت مشترک از سودهای قبلی کسر شود و به همین ترتیب. و چنان که در اینجا سال معتبر نیست، نصابی نیز لازم نمی‌باشد؛ بلکه سود اضافه بر مخارج باید تخمیس شود، اگرچه ناچیز باشد و موارد دیگری نیز که نصاب ندارند همین طور هستند؛ ولی سپری شدن سال، دخالتی در اصل وجوب هیچ یک از موارد خمس ندارد؛ همچنین وجوب پرداخت خمس در غیر ارباح مکاسب مضیق است؛ نه موسع.

مصارف خمس

بنا بر قول مشهور و بر اساس ظاهر آیه قرآن و صریح روایت، خمس به شش قسمت تقسیم می‌شود: سه قسمت از آن، متعلق به امام علیه السلام است که عبارت‌اند از: سهم خدا، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله، و سهم خویشان پیامبر و این سهم که نصف خمس است، در صورت حضور امام علیه السلام به آن حضرت و در صورت غیبت، به جانشینان امام علیه السلام پرداخت می‌شود و آنان عبارت‌اند از فقهای عادل شیعه که جامع شرایط فتوا هستند؛ زیرا این فقها، وکلای امام علیه السلام می‌باشند. سه قسم باقیمانده از شش قسم نیز به یتیمان، مسکینان و مسافران در راه مانده از سادات هاشمی که بنا بر قول اشهر از طرف پدر به هاشم منتسب هستند تعلق دارد؛ نه آنان که از طرف مادر منتسب هستند یا نسبشان به مُطَلَب، برادر هاشم می‌رسد.

سید مرتضی می‌فرماید: «کسی که نبشش به هاشم می‌رسد، اگرچه از طرف مادری منتسب باشد، استحقاق دریافت خمس را دارد» و در این نظر، به سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استناد کرده است که فرمود: «دو پسر من، حسن و حسین، امام هستند» و اصل در استعمال نیز به کار رفتن لفظ در معنای حقیقی می‌باشد. ولی این نظر قابل پذیرش نیست؛ زیرا استعمال، اعم از

حقیقت و مجاز است، بویژه اگر معارض با آن اصل نیز وجود داشته باشد.
 در شرکای امام علیه السلام، فقر شرط است و در خصوص مسافر در راه مانده، فقیر بودن در شهری که در آنجا به وی خمس داده می‌شود کافی است، حتی اگر در شهر خودش توانگر باشد، به شرط آنکه نتواند به مالی دسترسی یابد.
 در استحقاق خمس، عدالت شرط نیست؛ زیرا ادله خمس از این جهت اطلاق دارند؛ ولی شیعه بودن لازم است؛ زیرا خمس مایه پیوند و دوستی است که غیر شیعه به آن دو راهی ندارد. البته در این حکم تأمل است؛ ولی بدون تردید، رعایت آن سزاوارتر است.

انفال

انفال، مالی است مختص به پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او امام علیه السلام که زاید بر سهم دیگر سادات بنی هاشم است. در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به حکم آیه قرآن، انفال متعلق به آن حضرت بوده است و این مال پس از ایشان به امام معصومی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است اختصاص دارد.

موارد انفال

۱. زمینی که ساکنان آن کوچ کرده و آن را ترک کرده باشند؛
۲. زمینی که از روی رضایت و بدون جنگ، به مسلمانان واگذار شده باشد؛ مثل سرزمین بحرین؛
۳. زمینی که ساکنان آن، خواه مسلمان و خواه کفار، از بین رفته باشند و نیز تمامی زمینهای مواتی که برای آنها مالکی شناخته نمی‌شود؛
۴. نیزارها؛ و آن زمین سرشار از نی و مانند آن است که متعلق به کسی نیست؛
۵. قلعه کوهها و درون دره‌ها و آنچه که در آنها موجود است، مانند درخت، معدن و غیر آنها؛
۶. اموال اختصاصی پادشاهان کفار حربی و زمینهای ویژه آنها. ضابطه این مورد، هر مال منقول یا غیر منقولی است که پادشاهان کفار برای خود برگزیده و به خود اختصاص داده‌اند و از مسلمان یا کسی که با مسلمانان در صلح است، غصب نشده باشد.
۷. میراث کسی که وارث خاص، یعنی وارثی غیر از امام علیه السلام ندارد؛ در غیر این صورت وارث خاص ارث می‌برد؛ زیرا امام علیه السلام وارث کسی است که وارث خاص نداشته باشد.

۸. غنیمت در جنگی که بدون اذن امام علیه السلام رخ داده است و بنا بر مشهور فرقی نمی‌کند که امام، غایب یا حاضر بوده باشد و در این خصوص تنها یک روایت مرسل وجود دارد؛ ولی ظاهراً فقیهی برخلاف مفاد آن فتوا نداده است.

و اما معادن روی زمینی و زیرزمینی که در غیر زمین متعلق به امام علیه السلام واقع است، بنا بر قول صحیح‌تر، به طور یکسان به تمامی مردم تعلق دارد؛ زیرا اصل، عدم اختصاص است. در مقابل، گفته شده است که اینها نیز از انفال می‌باشند. اما معدنی که در زمین مختص به امام علیه السلام قرار دارد، تابع خود زمین است؛ زیرا بخشی از زمین به حساب می‌آید. دسته‌ای از فقها معادن را بدون هیچ تفصیلی متعلق به مردم می‌دانند؛ ولی تفصیل یادشده، نیکو است. تمامی این احکام در مورد غیر معدنی است که به تبعیت از خود زمین یا به سبب احیا، در ملک فرد قرار دارد؛ زیرا این معادن، به مالک آنها اختصاص دارد.